

« نامه ماهانه ادبی ، علمی ، تاریخی ، اجتماعی »

شماره - هفتم

مهر ماه

۱۳۴۵

اگر با همگان

دوره - سی و پنجم

شماره - ۷

تاسیس بهمن ماه - ۱۳۹۸ شمسی

(مؤسس : استاد سخن مرحوم وحید دستگردی)

(صاحب امتیاز و نگارنده : محمود وحیدزاده دستگردی - نسیم)

استاد فقید : وحید دستگردی

افراط و تفریط در انشاء

در شماره سوم افراط و تفریط در املاء را با چاب رسانیدیم و اینک توجه فضلاء و نویسندگان و شعراء را با افراط و تفریط در انشاء شعرو نثر جلب مینمائیم .

افراد و تفریط در املا و نگارش سخن فارسی را در مقاله پیشین شرح داده و اینک بشرح و بسط افراط و تفریط در انشاء شعرو نثر میپردازیم .
برای آنکه حدود افراط و تفریط معین گردد نخست بطریق اجمال معنی فصاحت و بلاغت را در شعر و نثر که نقطه اعتدال است از بیان ناگزیریم .

فصاحت

علمای معانی و بیان گویند کلام فصیح آنستکه که از سستی تر کیب و سنگینی کلمات بر زبان و تعقید و پیچیدگی معنی تهی باشد و بعلاوه دارای فصاحت کلمات هم باشد یعنی کلمات از تنافر حروف و غرابت و مخالفت قواعد نحو و صرف خالی

باشند و کلام بلیغ آنستکه بمقتضای حال ادا شود مثلاً اگر مقام مقتضی ایجاز سخن است باطناب نپردازند و اگر خواهشمند حذف کلمه است بسبب وجود قرینه از ذکر احتراز جویند .

شعر او ادبای بزرگ و فصحا و بلغای سترک نیز علاوه بر مصطلح علم معانی و بیان بلاغت و شعر را چنین معرفی کرده اند یکی گوید «البلیغ من یحوک الکلام علی حسب الامانی و ینحیط الالفاظ علی قدور المعانی» یعنی :

بلیغ کسی است که منسوج سخن را بر حسب آرزو بافد و جامه الفاظ را باندازه قامت معانی دوزد .

دیگری گوید «البلاغة ما فهمته العامه و رضیته الخاصه» یعنی سخن بلیغ آنست که دانستن عوام و خشنودی خواص را توأم داشته باشد .

بلیغی گوید «ابلیغ الکلام ما سابق لفظه معناه» یعنی بلیغ ترین سخن آنستکه معنی آن بیشتر از لفظ دلنشین گردد .

فصیحی فرماید «خیر الکلام ما قل و دل لم یطل فیمل» یعنی بهترین سخن آنست که بالفظ کم دلیل معنی بسیار و از تطویل ملالت انگیز تر کنار باشد .

دیگری گوید «خیر الکلام ما کان لفظه فحلاً و معناه بکراً» یعنی بهترین سخن آنست که در ترکیب الفاظ سخت و سخنه و از جهت معنی تازه و بکر باشد .

اساتید سخن همه بر این نهج سخن رانده اند یعنی همراهِ الفاظ و معانی بکرو درک آسان و سستی تر کیب و سنگینی کلمات و تعقید در سخن آنان راه ندارد و گرچه هر یک را تمام دیوان بر آنچه گفتیم مصداق مثالست نمونه از دیوان چند استاد بجزای مثال نگاشته می شود .

در وصف شب

فردوسی گوید

شبی چون شبه روی شسته بقیر	نه بهرام پیدا نه کیوان نه تیر
سپاه شب تیره بر دشت و راغ	یکی فرش گسترده از پرزاغ
چو پولاد زنکار خورده سپهر	تو گفتی بقیر اندر اندوده چهر
فرمانده گردون گردان بجای	شده سست خورشید را دست و پای

اسدی طوسی را است

چو شب تیغ مه بر کشید از نیام	باد هم در افکند زرین لکام
شبی بد چو زنگی سیه تر ز زاغ	مه نو چو در دست زنگی چراغ
چنان تیره گیتی که از لب خروش	ز بس تیرگی ره نبردی بگوش

نظامی فرماید

شبی تیره چو کوهی زاغ بر سر
 گران جنبش چو زاغی کوه بر پر
 شبی دم سرد چون دل‌های بی سوز
 برات آورده از شبهای بی روز
 شبی دم سرد چون سودای جانان
 بدامان قیامت بسته دامان
 گرفته آسمان شب را در آغوش
 شده خورشید را مشرق فراموش
 کشیده در عقابین سیاهی
 پرو متقار مرغ صبحگاهی

سواد شب که برد از دیده‌ها نور
 بنات النعش را کرده زهم دور
 دهل زن را زده بر دستها مار
 کواکب را شده در پایها خار
 چراغ بیوه زنرا نور مرده
 خروس پیره زن را غول برده

مختاری گوید

شبی که صبحدمش بسته بود بر دم صور
 که هیچگونه ز فردای او نبود اثر
 ز ایستادن انجم درو بجشم خرد
 چنان نموده که بشکست چرخ را محور

مسعود سعد فرماید

شبی چو روز فراق بتان سیاه و دراز
 دراز تر ز امید و سیاه تر ز نیاز
 زدور خویش فرو ایستاده چنبر چرخ
 شبی چو چنبر بسته بر آخرش آغاز

نیز گوید

دوشم شبی گذشت چگویم چگونه بود
 همچون نیاز تیره و همچون امل طویل
 کفت خضیب داشت فلک ورنه گفتمی
 برسوك مهر جامه فروزد فلک بنیل

مکتبی گوید

تاریک شبی چو ظلمت کور
تا اژدر شب خورد جهانرا
گشته بسیاهی شب انجم
از ظلمت شب میانه جمع
تیره چو سواد دیده حور
بگشاده ز کهکشان دهانرا
چون خال بروی زنگیان گم
چون دود سیه زبانه شمع

منوچهری گوید

شبى گیسو فرو هشته بدامن
شبى چون چاه بیژن تنک و تاریک
پلاشش معجر و قیریش گرزن
چو بیژن در میان چاه او من
دو چشم من بر او چون چشم بیژن
ثریا چون منیژه بر سر چاه
پس از بیان معنی فصاحت و بلاغت و تعیین مرکز اعتدال می گوئیم امروز
باستثنای معدودی سخن شناس دوطایفه افراطی و تقریبطی از جهل جامعه و نادانی
توده استفاده کرده و خود را شاعر و سخن شناس معرفی میکنند گرچه پایدار نخواهد ماند

گروه افراطی

شاهکار این گروه اینست که از دواوین اساتید اگر بتوانند فهمیده و
نهمیده مضمونی پیدا کرده و برای نسخ کردن آن متوسل می شوند بالفاظ غریب
وحشی که در فرهنگ فارسی و قاموس عربی بزحمت می توان پیدا کرد و چون کسی
معنی آنرا نمی فهمد و نمی خواهد خود را نفهم بحساب آرد کور کورانه این شعرا
تصدیق و تحسین میکند علاوه بر این سرمایه معنوی سرمایه صوری هم برای این
شیادان ضرورت دارد.

سرمایه صوری آنها قبل از نسخ عمامه ریش گردد و عمامه دراز و پس از آن

بریش سیاه و سرخ و بورا کتفا کرده اند و عجب این است که ریش بز مانند گاو سامری خلق را گوساله پرست می کند و بدشمنی پیغمبر اینکه موسی صفت در کشور سخن ید بیضادارند برمی انگیزد اینک نمونه اشعار شعرای افراطی!

شعر افراطی

یکی از شعرای افراطی معاصر که خود را با فردوسی همسنگ بلکه بسالاتر معرفی کرده در باب توحید و اسرار آفرینش می گوید :

سطلاب گردون دوایر کشید همه اسطقات را اسغدید
اسطقات عبارت از عناصر و اسغدیدن بمعنی مهیا کردنست (والمعنی فسی
بطن الشاعر)

در ذم رامش و آرام گوید

نه ارمك بتن شونه ارموتن با رويس رامش تو مسپارتن
ارمك بر وزن ارمك لباس پشمینه . ارموتن بر وزن پهلوشکن خواب و آرام
ارويس بر وزن تلبیس تختها ایست که الات پرستش را در کنایس بر آن گذارند و المقصود
فی جوف القائل !

در ذم خوی بد

چو دیوان عفاریت واری کنند سوی دیوچه خون سپاری کنند
عفاریت جمع نفریت است یعنی دیو . دیو چه زلو !

در ذم ستمگر عیاش گوید

زمر غول برفاب خوردی همی چو برفنچک آدم ستردی همی
مرغول بر وزن مرغوب پیچ و تاب گیسو برفاب آب سرد . برفنچک بر

وزن پر بستن کا بوس .

الحق اگر این ابیات مهمل که بالغ بر چندین هزار است با اینهمه سنگینی و تعقید و تنافر و غرابت و سستی تر کیب شعر باشد باید تمام دواوین اساتید را در آتش سوخت و یا بآب شست .

نثر افراطی

ناطقی بر فراز منبر و غظ و خطاب به چنین می گفت و مستمعان نفهمیدن خود را دلیل علم اودانسته و تحسین می کردند !
وجود شراق زراق براق اذیل در هویت اصلیه و انیت فرعیه و اسطغسات کونیه در معرض فساد بر آمد و قدمای سبعه که مولودات جز و لایته جزای عالم اشراق و مثالی رواق میباشند از حمیز اختراع بمرکز ابتداع پیوستند پس بدین برهان مقدماتی که منتج اشکال اربعه است ثابت شد که چگونه واجب مطلق مقید رضیع را روز عاشورا با ارتفاع بدین رسانیده و گفت نبؤنی هل آنال مذنبام هذا الرضیع .

شعر و نثر تفریطی

امروز اینگونه شعر و نثر فراوان است و اگر دیروز میرزا محمد علی مذهب اصفهانی با زحمت سالیانه یک کتاب پنججالبه نوشت امروز هزارها دفتر و اوراق مجلد و نامجلد انتشار یافته و میباید خوانندگان خود مراجعه بآن کتب و جراید میخوانند کرد .
در خاتمه از بیان این مطلب ناگزیریم که علت اینهمه هرج و مرج و افراط و تفریط ادبی دو چیز است یکی بیماری متذوقان که چون در آئین سخن و قانون ادب دست ندارند همه چیز حتی وزن و قافیه را منکر شده و هر مهملی را بنام انقلاب ادبی سروده و شعر یا نثر مینامند و اگر اعتراض کنی میگویند اشتباه با قدماست که پیروی از قانون ادب کرده اند و درین عصر تجدد این چیزهای کهنه را باید دور انداخت .
دیگری مداخلات ناروای تمام طبقات در شعر و ادب مثلا هیچ شاعری در کار طبیب

یا مهندس یا تاجر یا خیاط مداخله نمی کند ولی تمام اینان در شعر و ادب مداخله روا داشته و حکمیت ما بین اساتید هم می کنند .

برای تفریح خوانندگان نمونه از اشعار یک شاعر بزرگ انقلابی (حکیم بدرالدین فیروز جیر شاهسون کندی) که در این اواخر بطبع رسیده و نسخه چاپی آن در نزد ماست مینگاریم.

درستایش خود گوید صفحه ۱۲

شکر خدا که مرحله کار آدم

گویا درخت بودم و گازار آدم

عهد همین بود که بسبحان حی بر

هر چند خشک من بشوم گل در آورم

ساقی بیاز می که شب من بهار شد

سیمرغ وار من بجهان پر بر آورم

فیروز مرغ بوده سلیمان روزگار

مرغ هزار حرف بطوطی شکر

در آخر همین صفحه بنظم و نثر تاریخ ختم کتاب و شرح حال خود را چنین

مینگارد .

تاریخ الف و ثلثمائه تاسع عشر هجرت

احمد نورالاله قاسم فی الجنه

غرق شوم در محیط در سنه بوده غشیط

همچو گل اندر وسیط شوکت با رفعت

بوده هزار و سه صد نوزده هم روزگار

لاله دمیده بهار دسته گل جنه

انتهازمان احمد علیشاه خلدالله ملکه شب جمعه دوازدهم شهر ربیع الاخر
 سنه ۱۳۳۱ سن حقیرا بتدای کتاب نونزده سال انتهای سن سی و یکسال اراده چاپ
 سنه ۱۳۴۳ سن حقیر چهل و سه سال در دائره دنیا گذشته بود صحبت صفا و حرف
 تحریرص نیکو حرف صاحب صحیفه مضاف بضاعت حسن لطیف کمال الجمال پذیره
 متعال تحریر ابواب امید و سامع سخن فصاحت و قلابه جید بلاغت یقیض کامل کرامت
 بارفاکت سبوح حی لم یزل

فرد

صورت نگاشت نقش چنین آشکار کرد

دست یکی جلال مهبی لطف می نمود

و آن دیگری بدست شما روزگار کرد . انتهى

شعرونتر حکیم مزبور الحق مشتمل بر انقلاب کامل و جنبه افراط و تفریط هر

دورا داراست .

دشمنی ضعیف که در طاعت آید و دوستی نماید مقصودش جز این
 نیست که دشمنی قوی گردد که گفته اند بر دوستی دوستان اعتماد نیست
 تا به تملق دشمنان چه رسد . هر که دشمن کوچک را حقیر شمارد بدان
 ماند که آتش تند را مهمل گذارد .

(سعدی)